**أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ، بِسْمِ الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

دو نكته عرض كنم. نكته‎ی اول اين‎كه اين جلسه‎اي كه بنده خدمتِ شما هستم، جلسه‎ی علمي -به آن معنا- نيست؛ در اين جلسه بناي ما بر اين است كه با تكيه بر واضحات و مسائل روشن -كه بعد، با همان مسائلِ علمي هم تقويت و پشتيباني مي‎شود- برويم به سمتِ این‎كه یک مقدار در مباحث انساني و معنوي به يك صحنه‎ی روشني برسيم. البته اين‎كه عرض مي‎كنم علمي نيست نه اين‎كه مطالب، سست است، يا درست نيست، نه، عرض مي‎كنيم قالب، قالبِ علمي نيست. و إلّا همين مسائل در جاي خودش علمي هست؛ يعني در جاي خودش با بحث فلسفي، قرآني، برهاني يا روايي، استدلال مي‎شود و بناي محكمي گذاشته مي‎شود؛

منتها ما در اینجا اين را توجّه كنيم: براي زندگي كردن، وقتي يك چيزي روشن هست، ديگر كافي است. مثلاً من وقتي گرسنه هستم همين كافي است ديگر، ديگر لازم هست بنشينم و مباحثه‎اي بكنم كه به اين دليل من گرسنه هستم!؟ تو اگر مي‎تواني رد بكن و اگر نمي‎تواني بپذير و نهار درست كن! اين را دقت كنيد؛ ما در متنِ زندگي، در جايي كه مطلب روشن است همان را مي‎گيريم و مي‎رويم، [ما، به] يك آفتي دچار شده‌ايم كه زياد استدلالي و نقد و انتقادي شده‎ايم، به گونه‎اي كه بازمانده‎ايم. اين يك آفتي است، كه ما همه‎جا فكر كنيم همه‌چیز را بايد با استدلال و نقد و انتقاد و چكش‎كاري و اين‎ها بپذيريم، نه، يك مطلب روشن است، مي‎پذيريم، حالا استدلال هم براي آن نداريم ولي خودش فعلاً روشن است، منتها شايد اگر بياييم در عرصه‎ی استدلال، شايد در استدلالش هم گير كنيم [منتها] مطلب روشن است.

ممكن است بگوييد مگر مي‎شود؟ چرا، مي‎شود. شما فرض كنيد هميشه‎ی روزگار هر چيزي را مي‎انداختند بالا، پايين مي‎آمد، خيلي روشن بود، حالا استدلالش چيست و چرا؟ سال‎ها بر بَشَر گذشت تا نيروي جاذبه را فهميد. ولي اين، در اصل مطلب تأثيري نگذاشت؛ يعني ما همچنان وقتي چيزي را بالا می‌اندازیم منتظريم برگردد پايين. البته وقتي اين را تحليل مي‎كنيم بر اساس آن تحليل مي‎توانيم استفاده‎هاي گسترده كنيم، آن، در جاي خودش درست است؛ لذا ما آن عرصه را در جاي خودش پيش مي‎بَريم؛ ولي چيزي كه روشن است، روشنيِ خودش كافي است.

به دنبال همين نكته، چون اینجا جلسه، جلسه‎ی علمي نيست، ممكن است يك چيزي بارها تكرار شود، بارها تكرار شود از بابِ اين نيست كه فهم شود يا نشود، از باب اين است كه به مطلب توجّه شود. يعني گاهي يك مطلب خيلي روشن است ولي ما چون از آن غافل مي‎شويم و حواسمان به آن نيست، ثمره و اثري ندارد. لذا بايد اين، از باب اين‎كه در ذهن و دل جا بگيرد، مدام گفته شود. لذا قرآن به خودش يك‎كاسه "ذكر" گفته، و به پيامبر هم گاهي گفته: إنَّما أنتَ مُذَكِّر، تو فقط يادآوري كننده هستي، كار ديگري گويا نداري و فقط مطالب را ياد مي‎آوري.

خب حالا اگر اين جلسه، جلسه‎ی علمي نيست، شما زياد دنبالِ ثمراتِ علمي نگرديد. بايد ثمراتِ عملي را دنبال كنيد؛ يعني چه؟ يعني اینجا چيزي گفته مي‎شود براي عمل كردن، براي زندگي، براي روزمره، اگر انسان بخواهد ثمره بگيرد بايد آنجا پِي‎اش را بگيرد. يعني اگر نگذاشت اين را يادش برود و به آن توجّه داشت و در روز و شَبَش به آن عمل كرد، آنجا اثرِ خودش را نشان مي‎دهد؛ و إلّا به‌صِرفِ گوش دادن و يادداشت كردن و اين‎ها، هيچ اثري ندارد، قرار هم بر اين نيست كه اثري داشته باشد.

حالا با رجوع به آيات، يك يادآوري از کل مطالب داشته باشيم. همين اوایل سوره‎ی بقره كه در آنجا خداي متعال، قرآن را يك معرفيِ كاربردي -به يك معنا- مي‎كند.

أعوذُ بالله من الشَّيطان الرَّجيم، بِسمِ الله الرَّحمن الرَّحيم، الم، ذلِكَ الكِتابُ لا رَيبَ فيهِ هُديً لِلمُتَّقين. خداي متعال اینجا 5 صفت و ويژگي براي معرفيِ متقين ذكر مي‎نمايد، كه اصلاً اين متقين چه كساني هستند. اين را دقت بفرماييد! معناي لغويِ آن كه خيلي پيچيده نيست، يعني كساني كه خود نگهدارند، به قول ما رها نيستند كه به هر چيزي گرفتار شوند؛ حالا اين‎ها چه كساني هستند در نظر قرآن؟ ألذينَ يُؤمِنونَ بِالغَيب، اولين صفت و ويژگيِ اين‎ها اين است كه كساني هستند كه به غيب باور و ایمان‌دارند. ويژگيِ دوم متقين، و يُقيمونَ الصَّلاه، و نماز را به پا مي‎دارند، خب، حقيقتِ نماز همين خضوع و خشوع و خاكساري مقابلِ همان غيب و نهان است ديگر؛ مغزِ نماز همين است. لذا خداي متعال هم در قرآن كريم مي‎فرمايند: أقيموا الصَّلاه، و بعد هم مي‎فرمايند: أقِمِ الصَّلاه لِذِكري، اصلاً يادِ من است، اگر او بلند مرتبه است، من بايد خاكسار باشم؛ يعني آن كسي كه به نهان و غيبِ عالم باور دارد، اين باور به بار كه بنشيند او را در مقابلِ آن باور و آن غيب، خاكسار می‌کند. اين يك اثرِ حقيقي و واقعي است، جدا از هم نيستند. ويژگيِ سوم: و مِمّا رَزَقناهُم يُنفِقون، ويژگي سوم اين است كه اين‎ها انفاق مي‎كنند البته از همان چيزي كه ما روزي‎شان مي‎كنيم. يعني همان غيب كه اين‎ها باورش كردند، دو ويژگي در آن‎ها پديد مي‎آورد: يكي اين‎كه در برابرِ همان غيب، خاكسار مي‎شوند، ديگري اين‎كه ميان آن غيب و زيردستِ خودشان، واسطه مي‎شوند. و الذين يُؤمِنون بِما اُنزِلَ إلَيك، ويژگي چهارم اين است؛ اين، كدام باورِ ماست؟ نبوّت است. آن كساني كه به آنچه كه به تو نازل‌شده، باور دارند و آنچه كه از قبل از تو نازل شده بود. و بِالآخِرَةِ هُم يوقِنون، ويژگي پنجمشان هم اين است كه به آخرت -يك زندگاني ديگري، كه به دنبالِ اين زندگاني هست- اين‎ها، يقين دارند.

قرآن مي‎فرمايد من براي اين‎ها هدايتم. ببينيد! براي متقين 5 ويژگي مي‎شمارند، به غيب ایمان‌دارند، -نماز را كه خضوع و خشوع در برابر اوست- را دارند، انفاق هم دارند، ايمان به وحي دارند و ايمان به آخرت هم دارند در مرتبه يقينش هم. آن وقت تازه قرآن مي‎فرمايد: هُديً لِلمٌتَّقين، هدايت براي اين‎هاست. اِبهام و سؤالِ اين قضيه چيست؟ خوب اين‎ها كه انگار خودشان هدایت‌شده‌اند، خوب كسي كه غيب را باور دارد، آن دو ويژگي را هم دارد، ايمان به ما اُنزِلَ إلَيك و ما اُنزِلَ مِن قَبلِك هم دارد و ايمان به آخرت هم دارد، خوب اين‎كه هدايت دارد ديگر. آن وقت بعدش هم مي‎فرمايد: اُولئِكَ عَلي هُديً مِن رَبِّهِم، اين‎ها بر يك هدايتي از جانب پروردگارشان هستند و اُولئِكَ هُمُ المُفلِحون، اين‎ها همان رستگارانند، كه در نهايت از ميانِ بَشَر آن‎هايي كه رستگار مي‎شوند اين‎ها هستند.

از اینجا مرحوم علامه يك استفاده‎ی خيلي لطيفي كرده‎اند، -كه خيلي از بحث‎هايي هم كه ما كرديم از بركت سفره‎ی اين بزرگان است- ايشان مي‎فرمايند: اين آيات نشان مي‎دهد ما دو گونه هدايت داريم، يك هدايت، هدايتي است كه ما تا پاي قرآن مي‎رسيم، تكيه‎ی اين هدايت بر فطرت است؛ اين، سرمايه‎ی اولیه‌ی ماست كه خدا در درون ما گذاشته، يعني همه‎ی اين 5 ويژگي كه اینجا شمرده‌شده 5 ويژگي‎ای هست كه ما پيش از قرآن، به آن مي‎رسيم. همان سِيرِ بحثي كه عرض شد در نظر بياوريد؛ ما آن سير را طي مي‎كنيم و خودمان و همه‎ی ديگران را محتاج و نيازمند مي‎بينيم؛ درعین‌حال خودمان را جوينده مي‎بينيم؛ اين درون خودمان را اگر بكاويم، به يك غيب مي‎رسيم كه آن غيب را اگر خوب بكاويم مي‎بينيم كه آن غيب يك حقيقتِ نوراني و پاكي است كه ما هیچ‌چیزی بالاتر از آن نمي‎خواهيم، اين مي‎شود نماز. و ما نمي‎توانيم جداي آن و در مسيري بيرونِ آن باشيم و در خدمت آن نباشيم و همه‎ی داشته‎هايمان را در خدمت آن خرج نكنيم. اين هم می‌شود انفاق. و نمي‎شود او، ما را رها كرده باشد، اين هم مي‎شود وحي. و او نمی‌شود يك زندگي برتر و بهتر از اين براي ما پيش‎بيني نكرده باشد، و اين هم مي‎شود آخرت. اين‎ها را كه روي هم مي‎ريزيم، بعد مي‎بينيم جلوي چشم ما هست ديگر. سلسله‎ی نبوّت را فرستاده، و ختمش هم ايشان هست، كتاب هم ايشان هست.

دقت بکنید! كسي با اين سرمايه سراغ قرآن بيايد، قرآن براي او هدايت مي‎شود. خودِ قرآن هم، لارَيبَ فيه، مشكلي در آن نيست، اين شخص هم با سرمايه‎ِی درست و سالمي سراغ قرآن مي‎آيد، قرآن آن‎وقت دستِ او را مي‎گيرد و يك زندگانيِ آن‎چناني براي او حاصل مي‎شود.

ولي اگر كسي با اين سرمايه‎ها سراغِ قرآن نيامد، يعني او سرمايه‎ی فطرت را مختل و تعطيل كرده است، اینجا يك چيزي ديگر قرآن مي‎گويد: إنَّ الذينَ كَفَروا... ولي آن‎هايي كه كفر بورزند، يعني فطرتِ روشن در دستشان هست اين را رها كرده‎اند، سَواءٌ عَلَيهِم أ أنذَرتَهُم أم لَم تُنذِرهُم، براي آن‎ها ديگر فرقي نمي‎كند كه تُوی پيامبر براي آن‎ها قرآن بياوري و آن‎ها را بترساني يا نترساني. اين مطلب خيلي مهم است كه قرآن براي ما آمده، ولي ما هم بايد براي قرآن باشيم. من كه هنوز اين گام‎ها را برنداشته‎ام معلوم است هر جاي قرآن را برمي‎دارم در آن گير مي‎كنم. اصلاً قرآن هم براي هدايت من نيست، بلكه از آن طرفش هست. خود قرآن مي‎فرمايد كسي كه در دلش مرض و بيماري هست قرآن چه كارش مي‎كند؟ با همين قرآن خداي متعال مي‎فرمايد ما يك عده را گمراه مي‎كنيم. چگونه گمراه مي‎كنيم؟ به آن هدايتِ فطري بها نداده، حالا كه مي‎آيد و به قرآن برمي‎خورَد، بر آن گمراهي، يك گمراهيِ ديگر افزوده مي‎شود. از اين، مي‎فهميم كه قرآن كتاب هدايت است. آن راهنما به درد كسي مي‎خورَد كه يك هدفي را پذيرفته است و پذيرفته كه اين، راهي دارد و پذيرفته كه راهنما مي‎خواهد و پذيرفته اين راهنماست و وقتي كه آمد از اين راهنما استفاده مي‎كند. و إلّا كسي كه پيشاپيش آن هدف را قبول ندارد، آن راه را قبول ندارد، اين راهنما را قبول ندارد، كاري به اين ندارد. صبح تا شب مي‎نشينند و جنگ و دعوا مي‎كنند، دستِ آخر هم مي‎گويند برو دنبال كارت، تو مثل اين كه اینجا بيكاري. اين را ما بايد براي خودمان صاف كنيم، سرمايه‎ی فطري‎مان را زنده كنيم، سرمايه‎ی فطري را زنده كرديم، آن وقت مي‎آييم مي‎بينيم قرآن چقدر به ما بركت مي‎دهد.

آن‎وقت هدايت، كاملاً متناسب با شخص است؛ ديگر من يك خوراك دارم و يك چيز را مي‎خواهم، قرآن آن خوراك را به من مي‎دهد؛ يك فردِ ديگري در يك مرتبه و جايگاه ديگري است، قرآن به او هم يك چيز ديگري را مي‎دهد؛ نه اين‎كه اين‎ها باهم ناسازگارند، نه، وقتي قرآن گفته: هديً لِلمُتّقين هست، پس ميزانِ بهره‎ی من، به تقواي من برمي‎گردد، ميزان تقواي من به ميزان ايمان من برمي‎گردد، ميزان ايمان من به شناخت من برمي‎گردد. هرچه من اين‎ها را افزايش دهم بهره‎ام بيشتر مي‎شود و اين بهره بي‎پايان است.

حالا من به بحث‎هاي خودمان برمي‎گردم، در آيه‎ی 21 همين سوره خداي متعال مي‎فرمايد: يا أيُّهَا النّاسُ اعبُدوا رَبَّكُمُ الّذي خَلَقَكُم و الّذينَ مِن قَبلِكُم لَعَلَّكُم تَتَّقون. اینجا خداي متعال همه‎ی مردم را به بندگي دعوت مي‎كند. بپرستيد پروردگارتان را كه شما را آفريد و پيشينيان شما را، لَعَلَّكُم تَتَّقون، چه بسا، اُميد است كه شما باتقوا شويد. اگر باتقوا شُديد، تازه قرآن براي شما مي‎شود هدايت. تازه مي‎شويد جزء متقين.

خوب حالا اگر بنده در زندگي‎ام هنوز بحث بندگي و پرستش را حل نكرده‎ام، هنوز اين براي من حل نشده كه چه كسي گفته من بايد بندگي كنم و بپرستم؟، بدانم كه اين قرآن كتاب من نيست. حالا اين را عرض مي‎كنم، در همين دوره اگر كساني آن خط را دنبال كرده باشند، يعني ما بحث را به اين جا رسانديم كه راهِ سعادت، بندگي است؛ بندگي هم مطلب سنگيني نيست، مغزِ بندگي اين است كه [با] هر واقعيّت و حقيقت ما با او هماهنگ باشيم، و اين مطلب هم مطلب روشني است. بعد هم گفتيم كَف و حداقلّ اين بندگي اين است كه اگر آن پروردگار ما، ما را از چيزي نهي كرد و بازداشت، ما هم خودمان را بازبداریم، تلاش كنيم بازبداریم. دقّت بفرماييد كسي كه اين را در زندگي‎اش بياورد يعني در متنِ زندگي دغدغه‎اش اين شود كه از گناه بازبماند، به وظايف و لوازم بندگي‎اش پايبند باشد، او اگر قرآن تلاوت كند، بنده يقين دارم به شما هم اطمينان مي‎دهم، برويد و امتحان هم كنيد، عربي هم كه نفهمد، همين ترجمه‎ی دست‎وپاشكسته هم يك چيزهايي دستگيرش مي‎شود؛ بلكه گاهي كسي بي‎سواد است، كسي آيه‎اي را براي او مي‎خواند و يك ترجمه‎ی دست‎وپاشكسته‎اي هم براي او مي‎كند، اين در ذهنش مي‎ماند، بعد مي‎بينيد سال‎به‎سال از اين آيه استفاده مي‎كند كه منِ مُعَمَّم استفاده نمي‌كنم، چون در متن دارد حركت مي‎كند، كتاب آموزشي نيست كه اگر استادش قوي‎تر بود من بهتر بفهمم؛ كتاب زندگي است، هر كسي تلاشش بر اين بود كه بهتر زندگي بكند و زندگي بهتري را دنبال بكند، اين، راهنمايش مي‎شود.

حالا ان‌شاءالله ما جلسات آينده با همين نگاه برخي موضوعات را كه مقداري ريزتر است و به صحنه‎ی زندگي نزديك‎تر هست، با استفاده از آيات و روايات خدمت شما مي‎رسيم. منتها همه‎ی اين‎ها براي زندگي است. براي يادداشت و نگه‎داري و گفتن و اين‎ها نيست. اين را دقت بكنيد.

**«أَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمِّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و عَجِّل فَرَجَهُم»**